

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیین

الظاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود در جوایز السلطان و اصولاً عرض کردیم در اموری که بر می گردد به سلطان یکی اش که بحث جوایز عمال و سلطان بود، آنجا متعرض شدیم.

روایات را عرض کردیم سریعاً از کتاب جامع الاحادیث، چون تقریباً چیزی نمانده است. یکی همین روایتی است که در مسعودی در مروج الذهب دارد، قصه متوکل با حضرت هادی (ع) است. عرض کردم در این قصه هم دارد، حالا این، البته سند ندارد، این بحث س: شماره چند است روایت

ج: این شماره ۳۱ از این باب ۴۲، از مستدرک، یعنی از جامع الاحادیث ابواب ما یکتسب به.

اینجا دارد که البته این در مصادر ما هم در بحار و اینها آمده، اما الان نشد مراجعه بکنم که در بحار، غیر از این عبارت مروج الذهب، اصلاً این قصه غیر از مروج الذهب آیا جایی هم در مصادر ما مستقلاً ذکر شده یا نه؟ در اینجا دارد که حضرت چهار هزار دینار، مثلاً آن جناب متوکل خدمت حضرت داد، دیگر حالا البته به لحاظ سندی فعلاً که این مشکل دارد، اما نمی دانم در مصادر شیعه هم به چه صورت بوده است.

حدیث شماره ۳۲ حدیثی است که ما در وسائل هم خواندیم. البته این توش عطاء است، جایزه نیست. عطاء عرض کردم اموال عمومی بوده حالا ۴۹:۱ داده می شود، آن ربطی به جایزه ندارد. در وسائل هم آورده بود.

حدیث شماره ۳۳ این را در وسائل نیاورده، و تعجب هم هست. عن مفضل بن مزید الکاتب؛ کاتب خب از عمال حکومت بوده، حالا ممکن است که مثلاً شیعه باشد.

طبعاً سند مرسل است و اعتبار سندی ندارد. قال دخل علی ابو عبدالله و قد امرت ان اخرج لبنی هاشم جوائز، هست در این، فلم اعلم الا هو علی رأسی، یک دفعه دیدم که حضرت بالای سر من ایستادند، و انا مستجل، ظاهراً صحیحش مستجلی است، سجل، یعنی من داشتم ضبط می کردم، ببخشید اگر سجل باشد، مستجل باید، استجل مثلاً باشد.

س: آقا ببخشید بین عطایا یا جوایز به نظر می‌رسد که اینها اذا اجتماعا افترقا، اذا افترقا اجتماعا باشد

ج: نه هر کدام جدا می‌آید. اجتماع و افتراق

س: این یعنی حالا روی نیت خاصی نبوده ظاهرا

ج: نه،

و انا مستعجل داشتم سجل می‌نوشتم، فوثبت الیه، من ناگهانی حضرت را دیدم پریدم، و سألتی اما امر لهم، ظاهرا به صیغه مجهول، آنچه که گفته شده به بنی هاشم، فناولته الكتاب، آن نامه‌ای را که رسماً از طرف خلیفه بود. حالا این چون توش مسئله به اصطلاح احتمال دارد مال منصور باشد، زمان منصور؛ چون امام صادق (ع) عده‌ای از خلفای بنی امیه را درک فرمودند، از سال ۱۱۴ تا ۱۳۲ اینها بنی امیه بودند. چهار سال ایام سفاح را درک فرمودند تا ۱۳۶ که سفاح بود. از ۱۳۶ تا ۱۴۸ یا ۱۵۰، مشهورتر ۱۴۸ است، وفات ایشان است، با منصور دوانقی بودند. در حقیقت امام صادق (ع) هم حکومت بنی امیه را درک کردند، لذا در این جهت در بین ائمه ما (ع) بی نظیرند. نداریم امام دیگری که دو تا حکومت مختلف را کاملاً درک کرده باشند. هم بنی امیه را و هم بنی عباس را باز آن چهار سال بنی عباس سفاح هم که خونخوار یا خونریز به او می‌گفتند به خاطر این بود که از بنی امیه زیاد کشت. او به خاطر اینکه به اصطلاح دشمنان، خیلی خونریزی زیادی کرد، و بعدش هم خیلی حالت وحشیانه است که نمی‌خواهم نقل بکنم.

بعد به قول خودشان به داخل کار نداشت. به مثل ابو مسلم و به امام صادق (ع) و به کسانی که داخل خود به قول امروزی انقلاب بودند، در حرکت بنی عباس بودند، منصور به عکس برادرش سفاح، اینها برادر هستند، او بیشتر به داخل، می‌گویند انقلاب بچه‌های خودش را نمی‌خواهد، او بیشتر، ابو مسلم را کشت، حتی ابو حنیفه را چون با او مخالف بود، امام صادق (ع)، عمویش والی آخره. او بیشترین تسویه را در داخل کرد. کسانی که تا دیروز با خود او به اصطلاح عبدالله محص، اصلاً این دنبال عبدالله محص بود، یا محمد نفس زکیه، یا حتی ابراهیم، ابن محمد نفس زکیه را که در مدینه کشتند بین احجار زید، و ابراهیم در بصره در عراق قیام کرد، ابراهیم ولو برادر محمد است، و خود منصور هم در آن جنگ بود. اصلاً خود منصور هم در جنگ شرکت کرد، در جنگ با ابراهیم. و حتی نوشتند که ابراهیم نزدیک خیلی هم شجاع بوده ابراهیم، نزدیک خیمه منصور رسید، یعنی شاید در یک لحظاتی ممکن بود که منصور تمام بشود دیگر حالا تقدیر الهی این طور بود.

علی ای حال کیف ما کان لذا حضرت صادق (ع) در یک زمان های مختلفی را با اینها سر کردند. آن وقت چون در آن اسماعیل ذکر شده و معلوم می شود شأنی داشته، احتمالا مال همین زمان منصور باشد. احتمالش قوی است.

فناولته الكتاب، آن به اصطلاح مطلبی که یا به قول امروزی لیستی که به من داده بودند که از بنی هاشم، به این افراد این قدر داده بشود. آن کتاب یا لیست را یا به قول عربها قائمه را این را دادند به حضرت صادق (ع) فقال ما اری لاسماعيل ههنا شیء، خیلی البته بعید است، حالا سند هم ندارد، مفضل را هم نمی شناسیم. یعنی حضرت خودشان طلب کردند. البته این ظاهرا عطا باید باشد، البته جوایز دارد اولش، کلمه جوایز. یعنی حضرت گله می کنند که چرا برای اسماعیل چیزی نوشته نشده است. فقلت هذا الذی خرج، گفت من مأمورم بالاخره این که به من دادند این است، حالا اسم اسماعیل نیست دیگر به من مربوط نمی شود.

ثم قلت له جعلت فداک قد تری مکانی من هولاء القوم، می بینی که من پیش اینها جایگاهی دارم، فقال لی انظر ما اصبت به، اگر چیزی گیرت آمد، فعد علی اصحابک، البته این روایت عادتاً در آن بخش قبلی هم ذکر می شد. آن بخش قبلی جواز ولایت من قبل الظلمه، بخش قبلی این بود. فعد علی اصحابک فان الله تعالى يقول ان الحسنات يذهبن السيئات، نحوه استدلال می خورد به یک ذهن عرفی عام، خیلی علمی نیست.

س: استاد از چه متنی می خوانید؟

ج: از کتاب جامع الاحادیث

س: این مستخل است اینجا، در بحار هم مستخل است.

ج: مستخل

س: بله، در عیاشی که حدیث از آنجاست همان مستجل که فرمودید ولی

ج: باید مستجل باشد، مستخل یعنی تنها بودم، یعنی معلوم می شود تنها بود، اگر استخلاء باشد.

علی ای حال این حدیث در جوایز است و البته چیزی که در این هست اسم خود امام صادق (ع) هم نیست. حضرت نفرمودند پول من را هم بده، مثلاً جایزه من هم.

به هر حال سندهای اینها روشن نیست. نمی دانیم حالا چون خودش هم جزو ظلمه بوده، با آن دستگاه بوده است. به هر حال این نظریه بوده که اگر کسی در بین آنها باشد از شیعه سعی بکند چیزی گیرش آمد بین شیعه بدهد. این را ما سابقا متعرض شدیم. فعلا که این را به عنوان حجت نمی شود قبولش کرد.

حدیث شماره ۳۴، حدیث امر اخی عضافر است، خواندیم، این را هم مفصل، البته مفصل نه، ایشان در اینجا این حدیث را مفصل آورده است، این مرحوم صاحب جامع الاحادیث. اما در وسائل همان محل حاجت را دارد، مفصل نیاورده است. این که می گوید آن جوالی که بود در سفر پاره شد و آن حاکم مدینه با من بود و گفت من پولش را می دهم هر چه از تو گم شده، امام (ع) فرمود برو بگیر آخرش فرمودند، فانما هو شیء دعاک الله الیه لم تطلبه منه، البته این جایزه نیست. این احتمالا یک بودجه ای از بیت المال بوده، مثلا حججی که می آیند اگر اموالشان دزدی شد، داده بشود. گاهی می شود اینطور، مثل اوقاف و اینها، در حرم حضرت رضا (ع) هم هست، اوقاف این جور هم هست. مثلا در حرم حضرت رضا (ع) اوقاف هست کسی که می آید مشهد کفش هایش پاره می شود، از این پول کفش های او را اصلاح می کنند. در این حد هم هست. این احتمالا یک عطاء بوده، این توش ندارد جایزه باشد. دقت کردید؟ بعد هم حضرت می فرماید لم تطلبه منه، ظاهرش این طور است. هم مرحوم صاحب وسائل این را در جوایز آورده، هم ایشان در جوایز آورده است. وضوحش در جوایز روشن نیست. این چون در حال حج بود، اموالش گم شد، حاکم مدینه گفت من می دهم، اموال تو گم شده؟ گفت بله، گفت بیا مدینه به تو پرداخت می کنم. خب این احتمال دارد یک بودجه ای داشتند برای احترام حج، کسی که به حج می آمد اگر درمانده شد، گیر کرد، اموالش گم شد، داده بشود، این احتمال این را دارد. این دیگر جزو عطاء حساب می شود نه جزو جوایز. اصلا از موضوع جوایز خالی است.

س: احتمال است دیگر

ج: ظاهرش هم همین طور است.

آخرین حدیث که دارد که سابقا هم اشاره کردیم حدیث احتجاج است. همین حدیثی که...

س: قبلا بوده این جور جاهایی مثلا یعنی اوقاف آنموقع؟

ج: چرا الان هم هست، گاهی می روند آنجا می گویند آقا ما چیزی نداریم، زاد و راحله ما از بین رفته، مثلا تعویض بکنند به او بدهند. چیز خاصی نیست. این درس استفاده نمی شود که، چون بلا اشکال نسبت به حج و عمره و اینها حتی اهل سنت هم روایت دارند ما هم داریم، اما عمل نیست. اصلا در روایت از امیر المومنین (ع) نقل است که به اهل مکه بگو نامه ای که به والی شان نوشتند، به اهل

مکه بگو از حجاج پول نگیرند. لذا هم بعضی قائلند از اهل سنت مثل ابن حزم قائل داریم اصلاً، که اصلاً بیوت مکه لا تملک، کسی حق ندارد از حجاج در ایام حج پول بگیرد. باید مجانی باشد.

عرض کردیم الان عمل نمی‌شود، پول می‌گیرند حسابی هم می‌گیرند. لکن ما داریم، اصلاً روایت داریم از امیر المومنین (ع) کتب الی عامله بمکه داریم اصلاً. که کسانی که می‌آیند مکه اصحاب آن بیوت پول نگیرند، از حجاج پول نگیرند. حق ندارند از حجاج پول بگیرند. این کلیه روایاتی را که ما الان از این کتاب خواندیم، ۳۵ تا حدیث که در متن کتاب آمده است. آن وقت چند تا روایت هم هست که ایشان به عنوان تقدم یأتی دارد.

یکی روایتی است مال داود، اسم خوبی دارد، داود بن فرقہ نمی‌دانم کیست، ایشان در یک روایت دارد ایشان است یا شبیه این است که حتی باغش هم نزدیک باغ خود منصور بود. دارد که منصور امام صادق (ع) به ایشان نوشتند که به این شخص که این جوری وضو بگیر مثل اهل سنت، بعد منصور می‌گوید لداود قد اطلعت علی طهارتک و لیس طهارتک طهارة الرفضه، رافضه هم درست است رافضه هم درست است. فجعلنی فی حله، من خیال کردم تو شیعه هستم، بعد حضرت نوشتند که بله عوض کن وضو مثل اول بگیر. فامر له بمأنة الف درهم، این عادتاً باید چیز باشد، عادتاً باید جایزه باشد. فامر له بمأنة الف درهم، عرض کردم در بحث گذشته در روایات ما یعنی زیاد نیست، حالا این روایت هست، که مثلاً شیعیان جوایز را گرفتند. اینجا دارد که امر له، حالا آیا واقعا این شخص گرفت یا نگرفت آنهائش را نمی‌دانیم.

لکن این مثل این روایت را نمی‌شود شاهد قرار داد. به خاطر اینکه شخصی که دیوار به دیوار منصور دوانقی است، شواهد تقیه در زندگی اش فوق العاده زیاد است. حتی وضویش را امام (ع) فرمود عوض بکنند. لذا این بحث، بحث اولی نیست. ما بحثمان بحث اولی است که آیا گرفتن جوایز سلطان فی نفسه جایز است یا نه؟ بحث ما این است الان. با این تقیه شدید خب این طبیعتاً از محل کلام خارج است.

از جمله روایاتی که ایشان این روایت بعدی است که شماره نزده، دقت بکنید در کتاب جامع الاحادیث مثلاً در مقدمه در آن فهرست نوشته در این باب مثلاً چهل تا روایت است. شما که نگاه می‌کنید مثلاً ۳۵ تا روایت است، شماره که گذاشته ۳۵ تا است. تعجب می‌کنید که این را نوشته چهل تا، چرا در مقام شماری ۳۵ تا است. این ۳۵ تا آنها را گذاشته که مستقیم به ما نحن فیه است. آن وقت روایاتی که جزئش به ما نحن فیه است، به عنوان تقدم یأتی آورده، این کار از صاحب وسائل گرفتند. حالا ممکن است مثلاً کسی این کار را هم

نکند، بگوید و يدل عليه مثلا روایت فلان یا جزء روایت را بیاورد، چون تقدم يأتي خودش بیاورد. اینها را دیگر شماره نمی‌زند، اینهایی که به عنوان تقدم يأتي است شماره نمی‌زند، شماره در خود باب، اما در فهرست اینها را حساب می‌کند. دقت کردید؟ یعنی ۳۵ تا در سلب باب است، ۵ تایش هم در تقدم يأتي حساب می‌کند، در فهرست می‌نویسد چهل تا. این چهل تایی که در فهرست است، حالا می‌گوییم ممکن است شما بگویید این روش، روش خوبی نیست، خوب همین تقدم را هم مثل روایت داود می‌نویسد شماره ۳۶ مثلا، اینجا ۳۵ تمام شده است. خوب اینها را هم برایش شماره بزند دیگر حالا. ولو یعنی صاحب وسائل این کار را کرده که عده‌ای از روایات که جزئش به باب می‌خورد، اینها را تعبیر کرده به قدم يأتي. در جامع الاحادیث هم همین کار را کرده، فقط فرقی این است، در کتاب وسائل فقط رمز آورده، تقدم ما يدل على ذلك و يأتي، به صورت رمز آورده، مرحوم آقای بروجردی معتقد بود که این تقدم يأتي‌ها باید تشریح بشود، روشن بشود، این تفکرات، یکی از جهاتی که این کتاب جامع نوشته شده، جامع الاحادیث تقدم و يأتي‌ها را روشن کرده، یعنی یک روشی در تدوین روایات صاحب جواهر اتخاذ فرمودند، این روش هنوز در این زمان ما هم رسید، فقط یک دستکاری توش کردند. شما ممکن است بگویید آقا اصلا این روش را ما ابطال بکنیم، روش را عوض بکنیم، اصلا این روش باطل است، تقدم يأتي یعنی چه اصلا، تقدم يأتي را برداریم کلا، خود روایت برویم تکه‌اش را بیاوریم و شماره گذاری هم بکنیم مثل بقیه احادیث باب. نهایت تکه‌اش را بیاوریم. یک عده از روایات را کامل می‌آوریم البته بعضی‌ها هستند که وقتی فاصله زیاد بود، چون در وسائل گاهی اوقات مثلا در جلد شانزدهم می‌گوید تقدم يدل على ذلك، آن تقدم جلد یکم است، شانزده جلد بینشان فاصله است. خیلی لذا وسائل جزو مثل رمز و استرلاب می‌خواهد، آن تقدم يأتي وسائل را پیدا کردنش، اصلا یکی از نوه‌های صاحب جواهر کتابی دارد، چه، السمائل، المسائل فی بیان ما تقدم يأتي فی الوسائل، اصلا رساله‌ای نوشته ما تقدم يأتي وسائل چیست. و مرحوم آقای ربانی هم حتی در آن نسخه خطی، نسخه‌ای که هست نسخه‌ای که ایشان چاپ شده از وسائل خودشان بعد باز حاشیه زدند با قلم قرمز، باز تقدم يأتي‌ها را اضافه کردند. خیلی تقدم يأتي وسائل به هم پاشیده است، خیلی، یعنی گاهی مثلا ده جلد فاصله است. این تقدمش ده جلد قبل است.

بعضی از علمای ما وقتی این فاصله زیاد است، حدیث را تکرار می‌کنند. مثلا یک حدیثی است ۵ سطر است، یک سطرش به اینجا می‌خورد، چون فاصله زیاد شده دیگر نمی‌گویند تقدم، کل حدیث را می‌آورند، یکی به اینجا می‌خورد. مثلا این حدیث داود، همین آخرش، فامر له بمائة الف درهم، لکن چون فاصله زیاد شده، مثلا ببینید تقدم در روایت داود کفایه باب چه، هفده از باب وضو، ابواب وضو جلد دو یا سه است. این حدیث جلد سه گذاشته، الان جلد بیست و دو هستیم، این جلدی که دست ماست. حدود بیست جلد فاصله شده است. در وسائل اینها را نوشته تقدم، آقای بروجردی خوب عرض کردم چه کار شد مرحوم آقای ربانی و دیگران، آقای بروجردی به ذهنش

آمد که این تقدم ها را بیان بکند. این فرق بین جامع الاحادیث ایشان، عرض کردم آقای بروجردی عده ای اشکالات بر وسائل داشتند، آن اشکالات را سعی کردند که به این صورت حلش بکنند.

آن وقت این نکته را می خواستم بگویم، در این تقدم و یأتی دیگر ایشان شماره نمی زند. حالا خوب بود شماره هم می زد. حالا بر فرض هم تقدم، اصلاً این ۳۵ مال احتجاج بود، ۳۶، ۳۷، ۳۸، در این تقدم یأتی ها هم یک شماره ای می زد.

باز تقدم فی روایة ابی حمام باب وجوب الحج، باب وجوب الحج ایشان ظاهراً نمی دانم ده است، نه است ده است چند است، تقدم آنجا، قال اعطى المال من ناحية السلطان، قال لا بأس عليكم، البته این اعطى المال من ناحية السلطان، در باب اینکه آیا حج می شود یا نه؟ ایشان می فرماید لا بأس عليكم، این معلوم نیست که اعطى المال مراد چیز باشد جایزه باشد. احتمالاً عطاء باشد. عرض کردم به لحاظ این چون یک اشتباهی شده در اینجا، به لحاظ ماهیتاً عطاء غیر از جایزه است. عطاء اموالی بوده و شبیه این یارانه نقدی که الان زمان ماست، وقتی مثلاً خراج خراسان می آمد، اینها دفاتری داشتند، دفاتر هم توسط عرفا بود.

کلمه عریف یا عرفا هم در لغت دوسه تا روایت، در روایت ما هم دوسه تا معنا دارد. عریف به اصطلاح در آن زمان، الان در عراق به آن می گویند مختار محله. مثلاً فرض کنید در این محله که هست، در این شهری که هست، بنی تمیم هستند، بنی فرض کنید بنی ربیع هستند، بنی چنان هستند، یا کنعان هستند، عشایر مختلف هستند هر کدامشان یک نفر دارد که اصطلاح الان راوی ها مختار می گویند، آن زمان عریف می گفتند. عریف یعنی من يعرف العشیره و القبيلة. مثلاً بنی تمیم، جعفری ها، فرض کنید بجيلة، بجله، همین عشایری که بودند، حمدان، و البته در برای اینکه سهولت کار بشود، دسته بندی دیگر هم می کردند. مثلاً بیست تا بیست و پنج تا عشیره را می کردند یکی. یک عریف داشت.

باز مثلاً عشیره هایی که بزرگ تر بودند، شانزده تا پانزده تا را می کردند یکی. مجموعاً در خود کوفه در زمان ائمه هفت تا عرفا بودند. عریفشان هفت تا بود. اصلاً خود کوفه را هفت بخش کرده بودند، اسباع بود، بعد ارباعش کردند. این ارباع و اسباع که در تاریخ آمده، اینها روی مثلاً در یک آن خیمه، چون اول خیمه بود، در کوفه به صورت خیمه بود بعد تبدیل به ساختمان شد، که از همین هیره هم گرفتند، ساختمان های هیره را خراب کردند، چون حدود بیست کیلومتری، بیست و پنج کیلومتری کوفه است. ساختمان هایش را خراب کردند آوردند در کوفه ساختمان ساختند. این کوفه را که ساختند بعد به صورت منزل، و الا اول به صورت خیمه بود. این خیمه ها هم به صورت عشیره ای بود. معظمشان هم در زمان امیر المومنین (ع) از یمن آمده بودند.

مثلا حمدان یک طرف بودند. نخع یک طرف بودند، فرض کنید بجله یک طرف بود، بجيله یک طرف بود، جعفی کی طرف بود. مثلا هفتاد تا هشتاد تا صد تا خیمه داشتند پهلوی هم اینها یک طایفه بود. این حالت این جوری بود.

لذا غالبا بین این مجموعه خیام هم فاصله بود. طبیعتاً دیگر فاصله بود. این فاصله ها هم غالبا مثل آشغالی، مثل همین که الان متعارف هم هست، چیزی که داشتند در این فاصله ها می ریختند، لذا هم به اینها کناسه، کناسه خودش از آشغال دانی یعنی، زباله است، کناسه خودش زباله است. به اینها کناسه می گفتند.

البته این کناسه ها تدریجا پر شد، یکی ماند که خیلی مشهور شد. همین که تقریباً این بزرگ شد، شد تقریباً میدان اصلی کوفه که اصلاً همان جا هم می نشستند و گعده به قول ما بعد از ظهرها و عصرها می نشستند جلسات مهم، تقریباً می شود گفت که یک مرکز کوفه شده همین کناسه ای که زید را هم اینجا دارند. این صلیب کشیدن زید در این کناسه چون این کناسه محل تجمع، چون بقیه کناسه ها هستند کناسه دیگر هم هست. اصلاً بعضی از این کناسه، به اصطلاح ارزم، کناسه ارزم، که در حقیقت حدود این طور که من در نقشه دیدم، حدود همین قبر میثم تمار می شود.

این کناسه ارزم مثلاً کسانی که حج می خواستند بروند از اینجا احرام می بستند. چون حتی شیعه هم عده ای شان از کوفه احرام می بستند، نمی دانستند خیال می کردند احرام از غیر مواقع احرام درست است. اصلاً اهل کوفه نوشته ضبط شده در تاریخ، احرامشان از کناسه ارزم است. حدود همین جایی که الان قبر میثم است. از مسجد کوفه به طرف نجف بخواهید بروید همان اوایلش. این طور که من در نقشه ای که از کوفه کشیده شده، حدود جایش است.

غرض این جاهایش را هم ما یک مقداری سعی کردیم که با شواهدی جمع آوری بکنیم و یک مقداری اش همین ۱۳:۲۱ فرانسوی کاری انجام داد، دو سفر هم رفته کوفه، از نزدیک به اصطلاح یک نقشه ای را از کوفه کشیده، بد نیست، من هم در ذهنم بود خودم بروم نجف، بکشم، بعد دیدم ایشان چاپ کرده است. کار خوبی است ایشان سعی کرده ترسیم بکند حدود کوفه را.

غرضم این نکته را، آنوقت هم اسباع بودند، اینها می آمدند، این غرضم عطاء بود، فرض کنید خراج می آوردند، حضرت امیر(ع) می آوردند از آن عریف سوال می کردند، امسال مثلاً در این مدت مولودی داشتی یا مثلاً فوتی داشتی، اینها را حساب می کردند، به این آقا طبق مثلاً هر نفری مثلاً به اینکه ده کیلو گندم می دادند، من باب مثال می خواهم بگویم، پنجاه کیلو گندم، حساب می کردند این عریف می گفت آقا این جمعیت ما حدود هجده هزار و دویست و پنجاه نفر، طبق جمعیت به ایشان می دادند. این را اصطلاحاً عطا می گفتند، این

عطا است. این همه افراد مثل همین یارانه نقدی، حالا فرض کنید در ایران یارانه نقدی می دهند، بهایی ها هم ممکن است بگیرند، مسلمان نباشند، ممکن است اصلا ضد، جاسوس هم باشند، ضد اصلا نظام و ضد اسلام هم باشند. این اصطلاحا عطاء یا به اصطلاح امروز ما مالیات مستقیم یا یارانه نقدی بوده که به اینها داده می شد.

جوایز یک پول غیر طبیعی بوده، یک دفعه ده میلیون مثلا دارد به حضرت سیدالشهداء (ع) یک میلیون درهم می داده معاویه، خب این به هیچ نفری از مسلمانها داده نمی شد یک میلیون، این به احترام سید الشهداء یک میلیون بود.

لذا عرض کردیم در عطاء بحثی نشده چون عطاء مال مسلمانها است. نهایتش یک فرد ناصالحی دارد. یک حکومت ناصالحی، فوqش این است دیگر. اما این حق مسلمانها است. عطاء اصل عطاء خیلی محل کلام نبوده است. آن که محل کلام بوده، جوایز بوده، آن غیر طبیعی است. به چه مناسبت به یک نفری چهار هزار دینار بدهند یا یک میلیون درهم بدهند. این صحبت این بود که این اموال مردم است، این از بیت المال خیانت کرده، دزدی کرده از بیت المال به ایشان داده است.

لذا این روایتی که ایشان دارد، اعطی المال من جهة السلطان، این معنایش این نیست که حتما جایزه باشد. البته مرحوم آقای طباق این جامع الاحادیث این را در جایزه آوردند اما این ظاهرا عطاء است.

س: حاج آقا وجهش چیست که آوردند توی جایزه

ج: کلمه مال شاید خیال کردند جایزه مراد است. شاید خیال کردند.

آن وقت از روایات قبول روایت، ایشان نوشته باب چهل که تحریم الولایه من قبل، عرض کردم انصافا ما یک بابی داریم در قبول ولایت از قبل جائز عرض کردیم خب داریم و این توضیحاتش را عرض کردیم از مرحوم سید مرتضی ایشان می خواست بگوید که این کار حرام نیست و از روایات سعی می کرده اثبات جواز بکند. لذا این مسئله از زمان سید مرتضی در بین اصحاب وارد شد. شرحش را سابقا دادم دیگر تکرارش جایگاهی ندارد اینجا.

از جمله روایاتی که من فکر می کنم شاید معارض هم توش باشد، فعلا که اصحاب معارض نگرفتند. روایتی است از ابو بصیر. این در کافی هم آمده، این روایت در تهذیب هم آمده، در تهذیب هم دو بار آمده است. البته از کتاب ابن محبوب است در بعضی از نسخ ایی ایوب دارد، بعضی هایش ندارد عن ابی بصیر، ظاهرا آن که ندارد افتاده است.

عن ابی بصیر قال سئلت احدهما علیهما السلام، ظاهرا لیث باشد، عن شراء الخیانة و السرقة، این مراد از شراء خیانت و سرقت، این مرادشان این بوده، ما می دانیم یک شخصی رفته از مال زکات بیت المال اموالی را دزدیده، دارد می فروشد، آیا می توانیم از او بخریم؟ فقال لا، شما حق خریدن ندارید. الا ان یكون قد اختلط معه غیره، مگر مخلوط باشد آن وقت به قاعده ید تمسک بکنید بگویید این مقداری که دارد به شما می فروشد ملکش است.

فاما السرقة بعینها، اگر می دانید یک تن گندم آورده دارد به شما می فروشد، و این یک تن را بعینه رفته از بیت المال دزدیده، فلا، اگر عینی باشد نه، الا ان تكون من مطاع السلطان، مگر از مطاع سلطان باشد، فلا بأس بذلک. بدانیم که از طرف سلطان، مثلا عمال مالیاتی، عمال مالیاتی رفتند این یک تن گندم را از کسی دزدیدند از شخصی، این اشکال ندارد. این روایت البته این یکی خیلی عجیب است که اگر می دانید این مال بعینها سرقت است، البته این هم موردش ایشان آورده آقای جامع الاحادیث، این روایت را آورده، لکن این روایت مورد شراء اموال سلطان است.

عرض کردیم یکی انسان برود متولی بشود، استاندار بشود از طرف آنها شهریه بگیرد. این یک عنوان. یکی آن یارانه نقدی است، عطائی است که از بیت المال داده می شود. این یک عنوان است. یکی جایزه ای است که سلطان به او می دهد. این یک عنوان است. یکی شراء از اموال سلطان است. یعنی در حقیقت شما پول می دهید. نه مجانی است نه عطاء است. عمال سلطان دارند گندم می فروشند، عمال مالیاتی، شما می آید پول می دهید این گندم را می گیرید. این را در خود جامع الاحادیث باب بعدی است. این باب ۴۲ بود که ما خواندیم، باب ۴۳، اما این روایت به نظر من به باب بعدی می خورد. ببخود ایشان این جا آورده یعنی به ذهن ما می آید در جوایز نیست این. این می گوید فاما السرقة، این بحث شراء است. عن شراء الخیانة و السرقة، این بحث جایزه نیست.

فاما السرقة بعینها فلا الا ان تكون سرقة من مطاع السلطان فلا بأس بذلک؛ البته روایت، روایت عجیبی است که انسان یقین داشته باشد این مال حرام است، و عمال سلطان رفتند به روز از مردم ده گرفتند و دزدی کردند، و با خیانت گرفتند، مع ذلک با اینکه شما می دانید عین این یک تن گندم را رفتند دزدیدند شما می توانید بخرید، انصافش احتیاج بله، مشکل دارد، خیلی مشکل دارد.

حالا چرا این روایت آمده؟ من در کافی نشد ببینیم در چه بابی ایشان ذکر کرده، و در کتاب حسن بن محبوب است. و از عجایب این است که یک روایت دیگر هم در کتاب حسن بن محبوب هست که باز این را کلینی نقل نکرده است.

ج: بله، قبول کرده معلوم می شود قبول کرده است.

این کتاب در کتاب نوادر المصنف ابن محبوب است. محمد بن علی محبوب. خب ایشان به اصطلاح یک کمی مشکل دارد. یعنی مشکل به خاطر کتاب احتمالا دیده جزو نوادر است. کلینی این را ندارد. و کتاب حسین بن سعید هم دارد. همه اینها بر می گردد باز به حسن بن محبوب عن زرعه عن سماعه. خیلی عجیب است دو تا روایت حسین بن سعید دارد در اینجا که از روایت حسین بن سعید هم هست. ما الان در باب دیگر از حسین بن سعید نداریم.

س: هر دو روایت هم ابن سعید به ابن محبوب بر می گردد.

ج: حسین بن سعید هم به ابن محبوب، همه روایات به ابن محبوب، هر دو به ابن محبوب بر می گردد.

بله، خیلی عجیب است یعنی آیا واقعا مرحوم حسن بن محبوب عقیده اش این بوده، ترجیح با این روایت داده و مرحوم کلینی مثلا عقیده اش این بوده که مخیرید چون دو تا روایت معارض دارد. خیلی قبول این روایت حالا حسن بن محبوب جلیل الشأن است اما خیلی عجیب است. هر دو روایت از روایات حسن بن محبوب است.

این روایت البته از سماعه هست. می دانید که ما اصولا یک مقدار روایات داریم که سماعه و ابوبصیر نقل، هم ابوبصیر هم سماعه. چطور شده نمی فهمیم فعلا.

سئلت عن شراء الخيانة و السرقة فقال اذا عرف انه كذلك فلا، الا ان يكون اشترتهم من العامل، البته در کتاب جامع الاحادیث، آن حدیث قبلی را به باب جایزه، این حدیث بعدی را اشاره نکرده است. چون دیگر اشتریه دارد صریح، به نظر من یکی است. هر دو روایت یکی است. فقیه هم این را دارد. فقیه شاید چون در کتاب حسین بن سعید بوده نقل کرده است.

پس این روایت چه توسط سماعه چه توسط ابو بصیر رسیده مشایخ قم ظاهرا قبولش کردند کلینی، ظاهرش این طور است. مرحوم کلینی این را قبول کرده، ظاهرش و البته کلینی معارضش را هم آورده است. در کتاب کافی باز از طریق حسین بن سعید منتهی می شود، تهذیب هم همین طور، عن نضر بن سوید عن قاسم بن سلیمان عن جراح المدائنی این دو نفر با هم هستند غالبا. عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یصلح شراء السرقة و الخيانة اذا عرف. این خیلی تصریح دارد. هیچ استثنا در آن نیست.

و در کتاب قرب الاسناد از اسئله علی بن جعفر عن اخیه موسی، عن رجل سرقة جاریة ثم باعها، یهل فرجها لمن اشترا قال اذا انبئهم انها سرقة فلا یحل، و ان لم یعلم فلا بأس؛ این هم استثناء ندارد.

و باز در کتاب کافی دارد از ابن ابی نجران عن بعض اصحابه، سندش ارسال دارد. عن ابی عبد الله من اشتری سرقة و هو یعلم فقد شرک فی عارها و اثمها؛ این هم دارد. یعنی که اطلاق دارد که شامل آن می شود.

و در کتاب دعائم یک حدیثی دارد که اینجا شماره ۵ است، من الان از کتاب البیع ابواب البیع کتاب جامع الاحادیث باب یک می خوانم. بله یک روایتی دارد که روشن نیست که در این شماره ۵، اما ایشان در دعائم در شماره ۱۰ دارد: عن جعفر بن محمد انه سئل عن شراء الشيء من الرجل الذي يعلم انه يخون او يسرق او يظلم، به این متن پیش ما نیامده اما مضمونش بود. قال لا بأس بالشراء منه ما لم يعلم ان المشتري خيانه، اگر نداند خود عین مشترا را، او ظلم او سرقة، فان علم فان ذلك لا یحل بیعه و لا شرائه و من اشتری شیء من السحت لم یعذرهما لانه الشتر ما لا یحل له؛

به ذهن می آید این طور، بحث شراء سرقت و خیانت از عمال مثل این که به نظرم روایت ما معارض بوده، به ذهن من من مراجعه خاص نکردم، فقط فعلا روایت را نگاه کردم. ظاهرا مثل صاحب دعائم قبول نداشته این روایت را. که اگر سرقت از راه عامل باشد، می دانیم این عامل، عامل مالیاتی، این شخص دزدیده کرده، این کافی نیست. اما ظاهرش این است که روایت معارض بوده، هم مرحوم کلینی و هم مرحوم شیخ صدوق، شیخ صدوق در اواخر جلد ۴ این حدیث را آورده است. نمی دانم حالا ملتفت بوده که در بحث سرقت آن را آورده در بحث جای دیگر آن را آورده در جلد ۳. در جلد ۴ این حدیث را آورده: من اشتری خیانة و هو یعلم، فهو کالذی خانا؛

اما ظاهرا کلینی هر دو را در یک باب آورده است. احتمالا کلینی تعارض را جوری خواسته حل بکند که اشکال ندارد. جایز است. ظاهرش این طور گرفته است. اما ظاهر صدوق هم اگر دو تا عبارت جلد سه و چهار را جمع بکنیم، شاید ایشان هم هر دو را اجازه داده است.

اما ظاهر عبارت دعائم قبول نکرده است. آن روایتی که می گویت سرقت بعینها و خیانت بعینها اگر از عمال سلطان باشد، خریدنش اشکال ندارد. ایشان جایزه را هم گرفته، جایزه که نه، یعنی خریدن، این هم انصافا لا یخلو عن اشکال. انصافش حالا مگر اینکه چیز دیگری باشد که انشاء الله خواهد آمد، این در باب دیگر دارد، شاید اینها هم تصویرشان همان فرض دیگر بوده است. آن در روایت دارد، باب جواز در روایت دارد که رفتم مال سلطان را بخرم، کسی آنجا بود گفت که این ظلمنی، امام می فرماید نه مهم نیست. مثلا دارد که عن اسحاق بن

.....
عمار که سندش هم خوب است، سئلت عن الرجل يشتري من العامل، و هو يظلم، قال يشتري منه ما لم يعلم انه ظلمه في احد؛ آن وقت از آن طرف هم دارد که بله، اشتری الطعام فيجئني من يتظلم، طعام یعنی گندم وجو، فيقول ظلموني، فقال اشتری؛ شاید حمل بشود آن روایت بر جایی که ادعای ظلم شده است. ادعای ظلم، نه اینکه واقعا بداند که عین این مال خیانت است.

این راجع به روایت باب. ما خیال کردیم امروز زودتر تمام می شود روایت باب، تمام روایات باب را خواندیم. می ماند بحث فقهاء. عادتاً ما باید از همان زمان صاحب حالاً مثلاً در این روایات مال جوائز السلطان مثلاً در فقه الرضا چیزی نبود. یا مقنع صدوق چیز نبود. دقت فرمودید؟ ما عادتاً باید همان سیر تاریخی را درک بکنیم. لکن تصمیم گرفتیم ابتداءً کلمات شیخ انصاری یعنی برخوردی که علمای ما با جوايز السلطان کردند متعرض بشویم. مسئله بعدی از قدمای اصحاب.

فقط الان بگوییم الان در کتاب جامع الاحادیث را خواندیم، هیچ نحوی این مطلب در فقه الرضا وارد نشده بود. یا مقنع صدوق. ایشان از کتب قدما فقط مقنع صدوق می آورد. از عبارات مقنع صدوق نداشتیم.

فردا انشاء الله تعالی کتاب مکاسب شیخ امروز هم آورده بودیم مکاسب. دیگر نشد نرسیدیم بخوانیم. انشاء الله مکاسب شیخ را متعرض می شویم و ببینیم که برخورد فقهای ما با این مجموعه روایات چطور بوده است.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين